

چشمه‌ها

سفرها خودما



بخشی از برنامه، به پرسش‌های بچه‌ها و پاسخ‌های منصور خان اختصاص داشت. برخی سوال‌های بچه‌ها هم حسابی چالشی بودند. یکی از بچه‌ها گفت: «قای ضابطیان! شما هزینه‌های سفر هاتون روز از کجا تأمین می‌کنید؟»

بچه‌ها منتظر بودند تا پاسخ را از زبان آقای ضابطیان بشنوند.

خب، هر کسی کار می‌کنه و پول در میاره. من هم مثل بقیه ایا به جای اینکه در آمد خودم رو صرف کارهای دیگه کنم، بیشترش رو برای رفتن به سفر هزینه می‌کنم.

به نظرم اولویت‌بندی زندگی آقای ضابطیان با خیلی از آدم‌ها متفاوت است. او از خیلی از خرج‌های ریز و درشت زندگی چشم‌پوشی می‌کنه و بیشتر آن را خرج سفر می‌کنه.

پاسخ این پرسش هم شنیدنی بود: «شما به حدود ۱۴۷۰ سفر کردین؛ می‌خوام بدونم تا حالا به فکر مهاجرت نیتانید؟»

- شما هم مثل من از مشکلات توی ایران خبر دارین؛ اما من طی این همه سفر به کشورهای جهان، این رو فهمیدم که در سرزمین‌های دیگه هم مشکلات زیاده من خودم توی ایران، با همه این مشکلات، راحت‌ترم.

یکی از بچه‌ها گفت: «قای ضابطیان! شما چرا تنهایی سفر می‌کنید؟»

- خب ببینید اگه هر کس بخواد با خانواده سفر کنه باید به همه اون‌ها باشه و با اون‌ها خوش بگذرونه و دیگه نمی‌تونه دوستان جدیدی پیدا کنه. من این سبک سفر رو بیشتر می‌پسندم.

علی زمانی، کلاس هشتم

کتاب؛ یار مهربان!



برای رسیدن به قله موفقیت، باید تجربه‌هایی بسیار اندوخت؛ اما زمان کوتاه است و در طول همین عمر مختصر هم، فرصت‌هایی متنوع و رنگارنگ برای همه پیش نمی‌آید. مطالعه‌ی کتاب، این فرصت را به ما می‌دهد تا به‌شکلی فشرده و با کمترین هزینه، از تجربه‌ی انسان‌های دیگر استفاده و آنها را به اندوخته‌های خودمان اضافه کنیم. تازه؛ مطالعه‌ی کتاب می‌تواند به‌عنوان تفریحی سالم و کم‌هزینه، اوقات فراغت ما را پر کند. البته این روزها، فضای مجازی به رقیبی جدی برای کتاب تبدیل شده؛ اما تفاوتی جدی میان مطالعه‌ی کتاب و مطالب ریز و درشت فضای مجازی وجود دارد. اطلاعات کتاب، معتبرتر است و قابل پیگیری. مطالعه کتاب، تمرکز ما را هم بر محتوای ارزشمند، بیشتر می‌کند؛ اما اطلاعات موجود در فضای مجازی، خیلی پراکنده است و درست و غلط بودن آن هم در پردای از ایهام و حالا ما نوجوان‌ها خوشحال بودیم بسا (طرح کتاب سال مدرسه). در کنار درس و مشق، مطالعه این یار مهربان هم یکی از برنامه‌های اصلی تحصیلی ماست.

امیر علی عسگری، کلاس هشتم

جشن امضا!



مدیرتشر «مورن»، ناشر آخرین سفرنامه منصور ضابطیان، برای تشویق بچه‌ها به کتابخوانی، کتاب سفرنامه «استامبولی» او را که مربوط به کشور ترکیه است، برای تعدادی از بچه‌ها افرستاده بود. در واقع ما قرار بود به‌همان عزیزان هدیه بدهیم، اما حالا ما را با هدیه خود غافلگیر کرده بود. اما کتاب‌هایی که روی صحنه چیده شده بود، یک خاصیت دیگر هم داشت؛ امضا بچه‌ها منتظر بودند تا کتاب‌ها بخش شود و آنها هم کتاب به دست، و توی صفا امضا بایستند. البته قرار بود به خاطر گرفتن امضا، برای مهمانان مزاحمت ایجاد نکنیم، اما گوش بچه‌ها به این حرف‌ها بدگمان نبود. کلی دانش‌آموز کتاب به دست و حتی کاغذ به دست، در پایان جلسه، منصور را در کرده بودند تا امضا بگیرند. حتی توی تاهار خوری هم او را رها نکردند. البته او هم با سخاوت برای بچه‌ها وقت می‌گذاشت.

محمد رضا رضائی، کلاس هشتم

به پاسداشت کتاب، به عشق سفر و به افتخار

منصور خان!

سیدشروش ضابطیایی پور معلم ادبیات

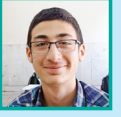


بعد از ورود «منصور ضابطیان» به سالن دبیرستان و تشویق بچه‌ها، مجری مراسم که از دانش‌آموزان بود، گفت: «امروز ما دور هم جمع شده‌ایم؛ اول به پاسداشت کتاب، دوم به عشق سفر، سوم به افتخار منصور ضابطیان عزیز و چهارم به خاطر خودمان که کتاب، سفر و منصور بر ایمان از شنیدن است. کف و جیغ و هورا، سالن مدرسه را منفجر کرد...»

بچه‌ها برای «طرح کتاب سال» دبیرستان، حدود چهار ماه سنگ تمام گذاشته بودند؛ طریقی که جز اصلی کلاس ادبیات بود؛ معلم بعد از امتحان‌های نیم‌سال اول، شش عنوان کتاب را برای مطالعه به بچه‌ها معرفی کرد: «مارک دوپلو» اثر منصور ضابطیان، «یک شب فاصله» به قلم «جنیفرای نیلسون» و ترجمه «عادل قلی‌پور»، «کلاس پرته» از «ریش کستور» و ترجمه سیده خلیلی، «قلب‌های نارنجی» کاری از مینو کریمزاده، «بسیری به نام امید» نوشته‌ی «لارا ویلیامسون» و ترجمه «مینا ابراهیمی» و «بازگشت پروفیسور زازالک» که جمال‌الدین کریمی آن را نوشته.

و حال‌در پایان سال تحصیلی و بعد از دایوری بچه‌ها، سفرنامه‌ی خواندنی مارک دوپلو بالاترین امتیاز را آورده بود و قرار شد بچه‌ها، خالق اثر را برای شرکت در جشن کتاب سال، دعوت کنند. پیدا کردن منصور ضابطیان با آن همه سرشلوغی، کار آسانی نبود، اما عزم بچه‌ها جزم شده بود و لطف منصور خان هم فراهم!

سفر زندگی



بخشی از برنامه‌ی جشن، تئاتری بود با موضوع سفر؛ آن هم سفر زندگی! که بچه‌های هشتم آن را تدارک دیدند. بعد از لحظاتی بسکوت، رهگذری کوله‌پس‌دوش و عصا به دست، با احتیاط از سمت چپ صحنه، وارد جنگلی خیالی می‌شود و چون خسته است، کوله‌اش را روی زمین می‌گذارد و می‌خوابد. در گوشه سمت راست صحنه، نقش دوم نمایش، با دقت، رفتار بازیگر نقش اول را زیر نظر دارد و روی تخته‌ای سفید، خطوطی مبهم را

می‌نویسد. با صدای موجودی درنده، رهگذر از خواب می‌پرد و سریع خودش را بالای نردبانی که نماد درخت است می‌رساند؛ اما خوش اقبال نیست و پاران، دوباره او را به پایین درخت می‌کشاند. در سالن صدای خروس پخش می‌شود و انسان قصه ما بیدار می‌شود و برای سیر کردن خود تلاش می‌کند؛ شکار پرند و ماهی گیری. پس از چند تلاش ناموفق، یک ردپا صید می‌کند؛ با کمک نوشته‌های روی ردپا، کشاورزی می‌آموزد و خوشحال، شروع به کاشتن دانه‌های گندم می‌کند و از طرف راست صحنه خارج می‌شود. لحظاتی بعد، رهگذری دیگر وارد صحنه می‌شود و پای خود را در جای پای گذشتگان می‌گذارد و با الهام از

احسان انواری، کلاس هشتم



کلاس هشتم

فاصله‌ای اندازه یک شب!

بقیه کتاب‌های طرح هم خواندنی بود. به خصوص کتاب «یک شب فاصله» انگار این کتاب، با اختلاف کمی، دومین کتاب پرتیرمدرسه‌از نگاه بچه‌ها شده بود.

قصه‌ی کتاب یک شب فاصله، به زمان ساخت دیوار برلین و تقسیم آلمان به دو نیمه‌ی غربی و شرقی برمی‌گردد. شخصیت اول آن، گرتای نوجوانی است که با شجاعت تلاش می‌کند شرایط زندگی را برای خودش و خانواده‌اش بهتر کند. اما در لایه‌های زیرین داستان، مفاهیمی چون شجاعت، شهامت، آزادی... و ذهن مخاطب را به خودش جذب می‌کند.

پارسا فیض‌اصفهانی

نوبر انجیر سیاه



ساعت ۹:۰۵ دقیقه صبح بود که زنگ تفریح خورد و با نظم خاصی، بچه‌ها به سالن مدرسه رفتند. چرا؟! چون مهمانی عزیز را دعوت کرده بودیم. به بهانه‌ی جشن کتاب سال و سفرنامه‌ی «سید کریمی» که بهترین کتاب از نگاه بچه‌های مدرسه شده بود، قرار شد منصور ضابطیان به مدرسه ما بیاید و او هم دعوت ما را پذیرفته بود.

حدود ساعت ۱۰:۰۰ روی ماه آقای ضابطیان را در قاب ورودی سالن مدرسه دیدیم و همه به رسم ادب از جا بلند شدیم و با دست‌زدن، به ایشان خوش آمد گفتیم.

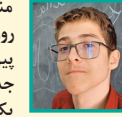
یک کتاب بخره؛ شش تا بخوان!



امسال، در کنار تدریس شعرها و داستان‌های کتاب فارسی، کار جدی دیگری منظر ما بود؛ مطالعه کتاب در قالب طرح کتاب سال. بچه‌های شش گروه تقسیم شدند و هر گروه، کتاب مشخصی را که معلم ادبیات تعیین کرده بود، می‌خرید. قرار شد بچه‌های ۲۰ صفحه‌ای کتاب را به‌عنوان تکلیف کلاس ادبیات، مطالعه کنند و در پایان هفته، پنج پاراگراف جذاب کتاب را در دفتر فارسی خود بنویسند. بعد از سه هفته، فرم داوری کتاب، در کلاس پخش می‌شد و بچه‌ها نظر خود را در قالب امتیازهایی جزئی، نسبت به کتاب مطالعه شده، در برگ‌های اعلام می‌کردند. حالا زمان آن رسیده بود که کتاب‌ها جابه‌جا شود. یعنی بچه‌هایی که مثلا کتاب مارک دوپلو را خریده و خوانده بودند، کتاب دیگری را به‌شکل آمانت، تحویل می‌گرفتند و کتاب خودشان را به آمانت، به گروهی دیگر می‌دادند. به‌زبان ساده، در پایان طرح، بچه‌ها یک کتاب خریده بودند، اما شش کتاب را به‌شکلی جدی مطالعه کردند و بندهای جذاب هر کتاب را هم در دفترشان نوشتند. و حالا روز موعود رسیده بود؛ جشن کتاب سال با حضور نویسنده منتخب کتاب سال از نگاه بچه‌ها نویسنده‌ای که با خواندن کتابش، همه را او به کتاب، یونان، بلژیک و... سفر کردیم و لذت بردیم.

محمد پارسا صالحی، کلاس هشتم

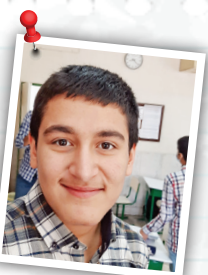
منصور خان را بیشتر بشناسیم!



منصور ضابطیان پس از سال‌ها روزنامه‌نگاری، در سال ۱۳۷۸ به تلویزیون پیوست و در ساخت برنامه‌هایی باسبکی جدید، نقش داشت. «آد پوهفت»

یکی از شاخص‌ترین کارهای تلویزیونی او به همین سبک جدید است. او حتی در کار اجرا هم نوآور بود. او تلاش کرد قواعد اجرای کلاسیک تلویزیونی را پشت پا بگذارد و با شیوه‌ی خلافتانه جدید خود، توجه مخاطبانش را به خودش جلب کند. او با آرامش و صلح‌طلبی مختص به خودش، توانست با نگاه‌هایی نو به برنامه‌های ادبی، دل مخاطبانش را برآید. بعدها اما او به جهانگردی روی آورد و آثار کم‌ظفری مثل مارک دوپلو، مارک دوپلو، استامبولی و... را به رشته تحریر درآورد. البته سفرنامه‌های او در حوزه‌ی بزرگسال تعریف شده، اما جشن کتاب امسال مدرسه ما، به همه ثابت کرد که این نگاه متفاوت و جزئی‌نگر به سفر، برای نوجوان‌ها هم جذاب است.

شروش شیخ محمدی



خاطره بازی!



بچه‌ها در طول اجرای طرح، پاراگراف‌های جذاب هر کتاب را در دفتر فارسی می‌نوشتند و آنها را در کلاس بررسی می‌کردند. حالا برخی از بچه‌ها دفترهای خود را در سالن آورده بودند و میکروفن دست‌به‌دست می‌چرخید و بچه‌ها پاراگراف‌های جذاب کتاب مارک دوپلو را برای منصور ضابطیان می‌خواندند.

یکی از بچه‌ها جمله‌هایی مربوط به کشور کنیا می‌دهد و می‌گوید: «بچه‌ها هزار بار این سرود رو توی کلاس اجرا کرده بودن، ولی هیچ کدوم به خوبی اجرا نبود! انگار از دین شما خیلی ذوق کردن...» که منصور خان و بقیه خندیدند.

مراسم با خواندن جمله‌های منتخب کتاب سال مدرسه توسط بچه‌ها ادامه پیدا کرد و بعد از تماشای ویدئویی، جلسه پرسش و پاسخ آغاز شد. قبل از گرفتن عکس یادگاری با یانی، مهمان دیگری هم وارد سالن شد؛ کیک

زنده‌ی ساده‌ای داشت و حتی کریسمس هم برای او بی‌معنا بود. وقتی بچه‌ها پاراگراف‌های برتر کتاب را می‌خواندند، منصور ضابطیان هم حسابی محو خوانش بچه‌ها شده بود. از اتفاقات کتاب مارک دوپلو حدود ۱۰ سالی می‌گذشت شاید منصور خان، حالا با خواندن دوباره بخش‌هایی از سفرنامه، یاد خاطرات خوش آن روزها افتاده بود.

عراق بیات



استوری فضایی!



وقتی خانه رسیدیم، هنوز در حال و هوای جشن بودم. بعد از کمی استراحت، تلفن همراهم را برداشتم تا کشت و گذاری توی اینترنت و فضای مجازی بزنم. از مدت‌ها پیش، صفحه ضابطیان را دنبال می‌کردم و حالا استوری جدیدش توجه مرا جلب کرد. وقتی به تصویر منصور ضربه زدم، سر جیم خشکم زد؛ با حدود ۱۹ عکس و فیلم متوالی، کل جشن را با آب و تاب تعریف کرده بود. البته تصویر آخرین، برایم دلچسب‌تر بود: «اعتراف: در همه این سال‌ها به‌عنوان نویسنده، به جاهای فراوانی دعوت شده‌ام. اما راستش هیچ‌کدام به اندازه برنامه امروز، برایم خوشایند نبود».

محمد امین داوری زود

